

هفت وادی عرفان

«هفت شهر عشق»

وادی در اصطلاح ادبیات به «صحرا و بیابان» معنی شده و در عرفان عبارت از «سیر و سلوک» سالک؛ بخاطر وصول معرفت الهی است.

علامه محمد سعید «سعید افغانی» در مورد چنین نوشته است: (شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری در سالهای اخیر زندگی خویش، کتب «صد میدان و منازل السائرین» را تحت بررسی مجدد قرار داد و به تعقیب آن رساله کوچک را نوشت و در آن ده مقام «اراده، زهد، توکل، صبر، حزن، خوف، رجا، شکر، محبت و شوق» را که منازل اهل شرح هستند و سیر بسوی حقیقت است، توضیح داد و همچنان این مقامات را به سه مرتبه «آغار عزم سیر، دخول در غربت و حصول مشاهده جاذبه در طریق فنا و طریق توحید» تقسیم کرد و چنین گفت: کسانی که بین «خوف و رجا» سیر بسوی دوستی و محبت میکنند بنام «مرید»، کسانی که از وادی «تفرقه» بیرون شده، بنام «مراد» و دسته سوم بنام «مجنوبان و دلباختگان» میباشند. (۱)»

شیخ ابو حامد فریدالدین محمد «عطار» که بنام «پیر معرفت» نیز شهرت داشت، در کتاب «منطق الطیر» خویش، به هفت وادی «طلب، عشق، معرفت، استغناء، توحید، حیرت و فنا» اشاره نمود و معتقد است که سالک باید برای وصول آن به نفس مطمئنه برسد، چنانچه سروده است:

گفت ما را هفت وادی در ره است
چون گذشتی هفت وادی در گه است
و انیامد در جهان زین راه کس
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه چون
چون دهند آگهی ای ناصبور
چون شدند آنجا یگه گم سر بسر
کی خبر بازت دهد از بی خبر
هست وادی طلب آغاز کار
وادی عشق است از آن پس، بی کنار
پس سیم و ادیست آن معرفت
پس چهارم وادی استغنی صفت
هست پنجم وادی توحید پاک
پس ششم وادی حیرت صعب ناک
هفتمین، وادی فقرست و فنا
بعد از این روی روش نبود ترا
در کشش افقی، روش گم گردت
گر بود یک قطره قلمز گردت

– مولانا جلال الدین محمد بلخی در مورد سیر و سلوک سالک میگوید: «در هر وادی این شهر کشف الشهودی عاشقانه نهفته است و سالک با شوق و جذب فراوان با سری بدون دستار و پای برهنه بدنبال آنست با چشم دل به جایی میرسد که چشم سر قادر به دیدن آن نیست و عقل خیره سر قادر به درک آن، اینجا شهر عشق است و عقل جرئت وارد شدن به آن حريم مقدس را ندارد...» که چنین سروده است:

هفت شهر عشق را عطار گشت - ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم

۱- **طلب**: طلب در لغت به معنی «خواستن، جستن و طلبیدن» است و در اصطلاح عبارت از معرفت خداوند تعالی به دلیل و وجدان میباشد.

طلب در اصطلاح صوفیان عبور سالک از لذات نفسانی است تا پرده پندار از روی حقیقت براندازد و از کثرت به وحدت رود. در این مرحله سالک باید با متانت و دلیری گام بگذارد و اراده قوی و آهنین داشته باشد، بخاطر اینکه

این وادی پرخطری است فلهاذا! سالک پیوسته بکوشد تا هدف و مقصود خود را که توصل به حق و حقیقت « به درگاه الهی» است، با قبول همه مشکلات و بدون ترس و وحشت؛ حاصل نماید. چنانچه عطار میگوید :

ملک اینجا بایدت انداختن - ملک اینجا بایدت در باختن
در میان خونت باید آمدن - وز همه بیرونیت باید آمدن
چون نماند هیچ معلومت به دست - دل بباید پاک کردن از هرچه هست
چون دل تو پاک گردد از صفات - تافتن گیرد ز حضرت نور ذات

۲- عشق : عشق «دوستی و محبت» را گویند، و عشق و محبت؛ یکی از عالی ترین و مهمترین احوال عارف و از مهمترین مبانی و اصول تصوف بشمار میرود، بخاطر اینکه عشق حقیقی؛ آتشی سوزان، بحری بی پایان، الفت رحمانی و الهام شوقی است! چنانچه عطار میگوید : عشق مهم ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است، درک مینماید.

کس درین وادی بجز آتش مباد - وان که آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود - گرم رو و سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یک زمان - درکشد خوش خوش بر آتش صد جهان

زمانیکه سالک در وادی عشق قدم میگذارد، وجودش مالا مال از محبت، شوق و مستی میگردد، در آتش سوزان و تب و تاب آن می سوزد و حظ می برد. چنانچه استاد امین الدین «سعیدی» در مورد چنین نوشته است :
(الهی! مقصد سفر من رسیدن بیدار تو است، به من قوت ده و قلبم را از بد سیرتان به بیم افکن و انس خود را و انس بندگان که دوستداران و بندگان متواضع تواند در قلبم بیافزا و قلبم را به محبت خویش مشغول بدار. «۲»)

- خواجه بزرگ عبدالله انصاری «پیرهرات» می فرماید : «محبت تعلق دل است بین همت و انس، در بذل (برای محبوب) محبت از نخستین وادی های فنا است.»
- مولانا جلال الدین بلخی چنین سروده است :

چون قلم در عشق سبحانی رسید - هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

- مولانا ابوالمعانی عبدالقادر بیدل چنین سروده است :

دروادی عشق اگر دویدن باشد - بر جاده غیر خط کشیدن باشد
ما و سفری که همچو خط پر کار - هر جا برسی بخود رسیدن دارد

۳- معرفت : معرفت بمعنی « شناخت، علم و دانش» است و در اصطلاح صوفیان، علمی است که مسبوق به فکر باشد و قابل شک نباشد معرفت عبارت است شناخت خداوند تعالی است، چنانچه «هجویری» در «کشف المحجوب» چنین گفته است:

« معرفت حیات دل بود به حق، و اعراض سر جز از حق، و ارزش هر کس به معرفت بود و هر که را معرفت نبود بی قیمت بود. نسبت به نفس خود و ذات حقیقت شناخت پیدا میکند و چشم دل و جان وی، چشم سر و چشم درونی وی باز میشود و بنا به تعبیری در اینجا است که عارف پاکدل چشم جانش به حقایق و رموز دستورهای دین و هدف انبیاء باز میگردد.»
شیخ عطار در مورد وادی معرفت چنین سروده است :

چون بتابد آفتاب معرفت - از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش - باز یابد در حقیقت صدر خویش
سر در آتش همه روشن شود - گلخن دنیا بر او گلشن شود
مغز بیند از درون نه پوست او - خود نبیند ذره ای جز دوست او

۴- استغنا: استغنا عبارت از « توانگری، بی نیازی و قطع علاقه» را گویند. در مرحله وادی «استغنا» سالک چنان به « حق تعالی» متکی میگردد که از همه چیز و همه کس جز آن خداوند مهربان، بی نیاز میگردد و خود را در کوه امن و رجا مستغنی می یابد و از همه مال، مقام و جلوه های وسوسه انگیز زندگی به یکبارگی دل و امیدش را قطع میکند. - شیخ عطار در مورد وادی معرفت میگوید:

هفت اخگر یک شرر این جا بود
هفت دوزخ همچون یخ افسرده ای است

هفت دریا یک شمر این جا بود
هشت جنت نیز اینجا مرده ای است

– حافظ «شیرازی» سروده است :

بیار باده که در بارگاه استغنا – چه پاسبان و چه سلطان، چه هوشیار و چه مست

۵- **توحید:** توحید عبارت است از وحدانیت خداوند(ج) که شریک و مثل ندارد و صمد، قدیم، ازلی، ابدی، ظاهر و باطن است. توحید در لغت حکم است بر اینکه چیزی یکی است و علم داشتن به یکی بودن آن است و در اصطلاح اهل تصوف تجرید ذات مقدس است از آنچه در «تصور، فهم، خیال، وهم و یا ذهن» آید. زمانی که عارف به مرحله توحید میرسد «چشم دل باز میکند که جان ببیند» در این حال مشاهده میکند که در جهان «یکی هست و هیچ نیست جز او» و بر هر چه بنگرد فقط آن الله تعالی را می بیند. عطار در مورد توحید چنین سروده است :

روپها چون زین بیابان درکنند – جمله سر از یک گریبان برکنند
گر بسی بینی عدد، گر اندکی – آن یکی باشد درین ره در یکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام – آن یک اندر یک، یکی باشد تمام

۶- **حیرت:** حیرت در لغت بمعنی «سرگردانی، حیران و متحیر» میباشد و در اصطلاح تصوف امریست که وارد می شود بر قلب عارف در موقع تامل و حضور و تفکر. در مرحله وادی «حیرت»، در دل سالک «تامل، تفکر، حضور، حیرت و سرگردانی» وارد میشود و او را متحیر میسازد و در طوفان فکرت و معرفت سرگردان و غرق میشود. عطار در مورد وادی حیرت چنین سروده است :

مرد حیران چون رسد این جایگاه
گر بدو گویند "مستی یا نه ای؟"
در میانی یا برونی از میان؟
فانی یا باقی یا هر دو بی؟
گوید: اصلاً می ندانم چیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم
لیکن از عشقم ندارم آگهی
در تحیر ماند و گم کرده راه
نیستی گویی که هستی یا نه ای؟
برکناری یا نهانی یا عیان؟
یا نه ای هر دو، تویی یا نه تویی؟
وان ندانم هم ندانم نیز من
نه مسلمانم نه کافر پس چیم
هم دلی پر عشق دارم هم تهی

۷- **فنا:** فنا در اصطلاح ادبیات عبارت از (فنا شدن، نیست شدن، نیستی و زوال) را گویند و در اصطلاح صوفیه عبارت از مرحله اخیر در (سیرالی الله) است، یعنی سیر برای رسیدن بحق میباشد. فنا در اصطلاح تصوف سقوط اوصاف مذمومه است از سالک، که بوسیله کثرت ریاضت حاصل میگردد و ضمناً فنا عدم احساس سالک بعالم ملک و ملکوت و استغراق اوست در عظمت رب العزت و مشاهده حق تعالی؛ البته این مرحله، مرحله نیستی و محو شدن سالک است از خود و بقای اوست در حق تعالی. در این حال خود خواهی وی به همراه همه صفات مذموم و ناپسند ناپود میشود و وجودش زنده میگردد به صفات پسندیده و محموده ذات یگانه و بی نیاز. متصوفین باین باور هستند که «فنا» پایان راه سیر و سلوک «هفت وادی» و شروع بقاء بالله و یا شروع سیر فی الله است. در اینحال سالک چنان غرق درگاه ذات حق و حقیقت شده که بدون خودش، دیگران آن مرحله را دیده نمیتواند و به ایمان کامل میرسد. چنانچه شیخ عطار سروده است :

بعد از این وادی فقر است و فنا – کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین وادی فراموشی بود – گنگی و کری و بیهوشی بود

– کلا بازی در کتاب «التعرف» چنین نوشته است :

فنا آنست که بنده از خواهشات و لذات و بهره فانی میشود و برای او در چیزی از آن تقاض او خواهشی نمیباشد و حاسه تمیز را از دست میدهد، بقای که به تعقیب آن می آید آنست که بنده از آنچه برای اوست فانی میشود و به آنچه که برای خداوند سبحانه است باقی بماند، و گفته است : « بعضی میگویند فنا و بقا آنست که تمام حرکات بنده موافق حق باشد نه مخالف آن، فانی از مخالفت بموافقات باشد و فانی از اوصاف خود و باقی با و صاف حق شود» البته فنا و بقا در نزد کلا بازی، فنا از تعظیم ما سوای الله و بقا در تعظیم الله است.

– ابوالقاسم «قشیری» در رابطه به فناء و بقاء چنین گفته است: (فنا سقوط اوصاف مذمومه و بقا قیام اوصاف محموده است، یعنی کسیکه در دنیای خود به قلب خود زهد نماید «یعنی ترک دنیا را از روی قلب نماید» برای او گفته میشود

که از رغبت و میل خود فنا شده است و وقتی در دنیا از رغبت خود فناء شود در انابت و رجوع خود بصدق باقی میماند «پس مثل همچو یک انسانی که قلب او بدون ذکر پروردگارش چیزی باقی نماند کجا است»؟!)

– خواجه عبدالله انصاری از چهار قسم فنا صحبت کرده است :

۱- فنا الخلق : آن است که سالک از هیچکس نترسد و به جز از ذات خداوند تبارک و تعالی ، به احدی دیگری رجا و امید نبرد .

۲- فنا الرغبه : سالک در این مرحله به جز از قرب خداوند سبحانه تعالی به هیچ چیز دیگر میل و رغبت نمیکند .

۳- فنا الاراده : هیچ آرزوی برای سالک باقی نمی ماند ، بلکه مانند مرده میباشد و هیچ چیزی را تقاضا نمی کند .

۴- فنا الافعال : برای سالک توانائی انجام هیچ فعلی باقی نمی ماند ، بلکه او انجام هر فعلی را از پروردگار خود اراده میکند .

بقا : بقا در اصطلاح ادبیات عبارت از (زیست، زندگانی، پایداری، همیشگی و پابندگی) است و در اصطلاح صوفیه عبارت از مرحله اول در (سیر فی الله) میباشد، که آن رسیدن بمراد و لمس و لذت کمالات قرب است. علامه محمد سعید «سعید افغانی» در مورد چنین نوشته است: " خواجه عبدالله انصاری بقا را به سه درجه « بقای معلوم، بقای مشهود و بقای حق» تقسیم و توضیح نموده است."

شیخ عطار چنین سروده است :

چونکه گردی فانی مطلق ز خویش — هست مطلق گردی اندر لامکان

– ابو سعید خراز در مورد « فنا و بقا» چنین گفته است :

(فنا آنست که در سالک همه مرادات را از بین ببرد و بقاء آنست که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حق.)

– شیخ امین علاء الدین نقشبندی، چنین نوشته است: (معنی فنا و بقا در نفی و اثبات در کلمه «لااله الاالله» گرفته میشود، زیرا کلمه «لااله» عبادت هر موجودی را فنا میسازد و کلمه «الاالله» بقای عبادت را خاص برای ذات یکتای الله متعال ثابت میگرداند. «۳»)

برهان الدین «سعیدی» - المان

www.said-afghani.org — b-saidi@gmx.de

ماخذ و منابع :

۱- صفحات (۹۳ و ۱۱۰) کتاب «شیخ الاسلام عبدالله الانصاری الهروی»

مولف : علامه محمد سعید «سعید افغانی»

۲- کتاب «نماز راه ارتباط با خدا، صفحه ۸۸» مولف : استاد امین الدین «سعیدی»

۳- صفحه «۲۹۶» کتاب حقیقت تصوف و... ، مولف : شیخ امین علاء الدین نقشبندی.

– کیمیای سعادت : ابو حامد امام محمد غزالی

– احیا علوم الدین : ابو حامد امام محمد غزالی

– معارف الحدیث : علامه محقق منظور نعمانی

– الفتح الربانی : امام شیخ عبدالقادر گیلانی

– الاشارات و التنبيهات : علامه محمد سعید «سعید افغانی».

– گزیده های از تذکرة الاولیاء عطار: از تورجان اربری

– تاریخ تمدن اسلام : علامه محمد سعید «سعید افغانی».

– رهنمای طریق : محمد صادق المجددی «آقای گل صاحب»

– مبادی اسلام : علامه محمد سعید «سعید افغانی»

– عرفان نظری : داکتر سید یحیی یثربی.

– مختصر از ادبیات عرفانی : داکتر محمد افضل بنوال

– تصوف و عرفان : داکتر زرین کوب

– دائرة المعارف بزرگ اسلام : داکتر زرین کوب

– شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی: علامه محمد سعید «سعید افغانی»

ترجمه دری : عزیز الله علی زاده مالستانی.

– حقیقت تصوف و دیدگاه صوفیه ... : صالح بن فوزان الفوزان

– مجالس العشاق «تذکره عرفاً» : غلام رضا طباطبائی مجد

– فرهنگ زبان فارسی : داکتر مشهدی مشیری